

# انقلاب جاری و قهر اجتماعی

## درباره‌ی جنبش مهسا

امین بزرگیان



«در تسلیم شدن کارگران فیات به هیچ وجه جایی برای شرمساری نیست. چیزی که باید رخ می‌داد بی‌رحمانه رخ داد... برای چه مدت؟ اگر آگاهی و ایمان دست نخورده باشند، اگر بدن‌ها تسلیم شده باشند و نه جان‌ها هیچ چیزی از دست نرفته است.»  
 آنتونیو گرامشی / مجله‌ی نظم نوین / هشت می ۱۹۲۰

جامعه‌ی ایران امروز درون یک «انقلاب» است. این گزاره واقع‌بینانه‌ترین توصیف از شرایط امروز است. در این مقاله سعی خواهد شد درباره‌ی این گزاره‌ی خبری و توصیفی توضیحی مختصر داده شود. شرح این موضوع می‌تواند به این سؤال نیز پاسخ دهد که سرنوشت اعتراضات حال حاضر در ایران به کجا می‌رسد و چه نتیجه‌ای در بر خواهد داشت؟

جامعه‌ی ایران چندی است انقلابی را آغاز کرده که آنچه امروز در خیابان‌ها می‌گذرد، لحظه‌ای از فاش شدن آن است. انقلاب متأخر با همه‌ی تفاوت‌ها در شکل بیان و کنش‌گرانش، مجموعه‌ای از نیروها و اعتراضات تاریخی است که می‌تواند ایران معاصر را توصیف کند. آنچه اهمیت دارد این است که نیروهای متعدد و مختلفی در این انقلاب، فعال‌اند که هر بار بخشی از این انقلاب را «نمایندگی» می‌کنند. این واقعیت به ما می‌گوید که سرکوب خیابان‌ها و صداها در مقطع حاضر، پایانی بر این انقلاب نبوده و توانایی حل و فصل آن را ندارد؛ بلکه بیشتر سازنده‌ی دورانی خواهد بود که نیروهای تازه‌ای را به میدان بکشاند. در واقع، لحظات افول در این انقلاب، لحظاتی برای تجدید قوا جهت آغاز یک «جنگ موضعی»<sup>۱</sup> تازه است.

برای شناخت وضعیت چاره‌ای نداریم که تاریخ این انقلاب را از اکنون، به سمت پیش و پس مرور کنیم؛ نیروها را بشناسیم و از برآیند آنچه از سر گذشته کمی درباره‌ی آینده سخن بگوییم. این حرکت به پیش و پس از این جهت اهمیت دارد که هرگونه تفسیر آخرالزمانی درباره‌ی اکنون را به چالش خواهد کشید. عبارت «یکبار برای همیشه» که از سوی برخی نیروهای معترض، و اکثریت نیروهای سرکوب تکرار می‌شود، توهمی غیرسیاسی و ناشی از نشناختن سازوکارهای پویای اجتماعی است.

<sup>۱</sup> War of position اصطلاحی است از آنتونیو گرامشی درباره‌ی استراتژی سیاسی در جوامع مدرن.

## پیوستگی‌ها یا انقلابِ جاری

خوانش مقطعی از تاریخ یا به تعبیر دیگر جداکردن وقایعی که جامعه از سر می‌گذراند (یعنی آنچه معمولاً فضای تحلیل‌های سیاسی را در بر گرفته است) این توان را از کف می‌دهد که به آنچه «نیروی اجتماعی» می‌نامیم آگاهی یابد. این خوانش، پیوستار موجود در جامعه را درک نمی‌کند و تاریخ اجتماعی را همچون تاریخ‌نویسان کلاسیک به مقاطع تاریخی فرومی‌کاهد. باید دانست که نیروی اجتماعی برآیند همه‌ی آن چیزهایی است که جامعه در یک دوران تاریخی از سر گذرانده و در خود ذخیره کرده است. انقلاب آمریکا (۱۷۶۵-۱۷۸۳) هجده سال طول کشید تا به سرانجام رسید. به‌طور مشخص، جامعه‌ی ایران با انقلابی روبروست که از حدود پانزده سال قبل آغاز شده و در مقاطع مختلفی از تاریخ خود آن را نمایش داده است. جنبش سبز، جنبش خستگان (دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸) و جنبش مهسا بیان‌های گوناگون یک انقلاب‌اند که هر بار بخشی از انقلابیون و شرایطشان را نمایش داده است. در میانه‌ی این لحظات پرتلاؤ آنچه جاری بوده، بسیار خرده‌جنبش‌ها و حتی ناجنبش‌هایی بوده که توسط اصناف و طبقات گوناگون شهری و نیز روستایی در جریان بوده است. هیچ‌گاه این انقلاب متوقف نشده و کار به پایان نرسیده است. مدام زندان‌ها پر و خالی شده‌اند، ماشین قوانین و احکام دولتی کار کرده‌اند و مقاومت‌ها شکل گرفته‌اند. اکنون بیش از پیش روشن شده که به عنوان مثال تصور پایان جنبش سبز یا پایان جنبش ۹۸ و غیره ناشی از نگاه مهندسی به مقولات اجتماعی بوده است.<sup>2</sup>

کنش‌ها و برهم‌کنش‌های طبقات و گروه‌های تحت ستم با فرادستان یک نزاع پراکنده و چند مرکزی است. جامعه‌ی مدرن ایران مثل هر جامعه‌ی مدرن دیگری، مرکز-زدوده و شبکه‌ای است. در این جامعه فرایندهای مقاومت در برابر امر مسلط نیز مدرن و پراکنده‌اند. نیروهای بسیار متعدد و متمایزی درگیر این مبارزه هستند که معمولاً پشت تن عظیم‌الجثه لویاتان دولت، پنهان باقی می‌مانند. در لحظاتی از این «انقلابِ جاری» آن نیروهایی که در کنار هم حرکت می‌کردند، با نوعی مفصل‌بندی به یکدیگر متصل می‌شوند، نیرویی را آزاد می‌کنند و می‌توانند خود را عیان کنند. مثلاً در

<sup>2</sup> برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به کتاب رستگاری در خیابان از نگارنده، فصل نهم.

جنبش مهسا، آن نیروی اجتماعی‌ای که حول وحوش مسأله‌ی زنان فعال بود با واقعه‌ی قتل مهسا (ژینا) امینی، دختر جوان سقزی، در گشت ارشاد به نیروی اجتماعی «اقلیت‌های قومی» و نیز نیروی اجتماعی «زندگی جوانان» پیوند خورد و بروز یافت. بروز خیابانی انقلاب جاری در واقع محصول مفصل‌بندی نیروهای اجتماعی است. این نیروها در جنبش خستگان و سبز نیز وجود داشتند هرچند شاید با نیرویی دیگر پیوند نخوردند و بروز چشمگیر نیافتند و در عوض ما با مفصل‌بندی نیروهای دیگر روبرو بودیم.

این نگاه به جنبش‌های اجتماعی ما را از دو خطای رایج بینشی در امان می‌دارد: اول، ویژه‌سازی یک جنبش، و دوم نادیده‌گرفتن ویژگی‌های یک جنبش. تحلیل‌ها معمولاً یا بدین سمت‌گرایش می‌یابند که خصلتی یگانه و ویژه را به جنبش حال حاضر تلقین کنند و بگویند این بار «کاملاً» فرق می‌کند و به دام «کار تمام است» بیفتند، یا آن را چنان در یک گزاره‌ی کلان تاریخی جای دهند که مجبور شوند از روی خصلت‌های خاص آن بجهند؛ در واقع یا به دام نوعی تحلیل روان‌شناسانه‌ی سیاسی بیفتند یا با کلیاتی فلسفی، امر خرد را نادیده بگیرند. به همین سبب به‌نظر نگارنده، جنبش مهسا بخشی از یک انقلاب است که ویژگی‌های خاصی از آن را بروز داده است.

## جنبش مهسا و خصلت‌های آن

جنبش مهسا را می‌توانیم در رابطه‌ی دیالکتیکی با جنبش سبز و جنبش خستگان ادراک کنیم؛ جنبشی که حاملان اصلی آن (همچون جنبش سبز) از حیث طبقات اجتماعی غالباً از طبقه‌ی متوسط هستند، اما در نوع کنش خیابانی، چشم‌اندازها، سازماندهی‌ها، شعارها و حتی میانگین سنی به جنبش سال ۹۸ نزدیک‌ترند. جنبش مهسا خیزشی است که برای اولین بار آن بخشی از طبقه‌ی متوسط را در این انقلاب بروز داده که بیش از هر چیز خواهان دگرگونی سیستم یا به زبان بهتر نامید از اصلاح حکومت‌اند. در واقع جنبش مهسا با تنوع نیروها و اقوام و افراد در آن را می‌توان آغاز فرایند پیوند طبقات معترض گوناگون به یکدیگر فهمید.

عوامل متعددی باعث شده است که در این مقطع خاص تاریخی ما با این نوع مفصل‌بندی تازه روبرو شده و شاهد برآمدن این نیروها به خصوص در طبقه‌ی متوسط باشیم، که از جمله مهم‌ترین آنها این سه واقعه‌ی جمعی است: یک، افول اقتصادی طبقه‌ی متوسط از سال ۹۶ بدین سو، دو، حجم عظیم کشتگان در دوران کووید در سال‌های ۹۹ و ۱۴۰۰ و سه، ترومای سرکوب شدید معترضان در سال ۹۸. وجدان عمومی طبقه‌ی متوسط در تمامی این موارد، حاکمیت را مقصر اصلی ادراک کرده است. اعضای این طبقه فقیرتر شدن خود را ناشی از ناکارآمدی اقتصادی سیستم، از بین رفتن امکان «برجام» برای کاسته شدن از فشارهای تحریم، و سلب‌اختیار شدن نهادهای بوروکراتیک در میدان اقتصاد فهمیده و از بهبود شرایط معیشتی خود ناامید شده‌اند. از دیگر سو، آنها مسؤولیت حجم گسترده‌ی کشتگان‌شان در دوران اپیدمی کووید ۱۹ را که همراه با تجربه‌ی طولانی‌مدت ترس و اضطراب بوده، مستقیماً به ناکارایی دولت و فرمان ممنوعیت ورود واکسن توسط رهبری مربوط می‌دانند، و سوم این طبقه شاهد گسترده‌ترین و عظیم‌ترین کشتار خیابانی در سال ۹۸ بود. همه‌ی این موارد که مستقیماً با حیات روزمره عینی و ذهنی آن‌ها در ارتباط بود، غریزه‌ی بقای طبقه‌ی متوسط را بار دیگر تحریک کرد. دو رویداد مشخص، یعنی نوع برخورد حکومت با سپیده رشنو و سپس قتل مهسا (ژینا) امینی، تمامی ترس‌ها، خشم‌ها و اضطراب‌ها را به سمت کانالی واحد و ویژه گشود که شاید یکی از قدیمی‌ترین و عمومی‌ترین ساختارهای تبعیض بود: مسأله‌ی حجاب اجباری. در واقع، مسأله‌ی زنان به‌یکباره نیرویی را آزاد کرد که به‌طور خاص از وقایع پنج‌سال اخیر در طبقات میانی ذخیره شده بود. مسأله‌ی «زن» به واقع نماینده‌ی نظامی از نارسایی‌ها، ترس‌ها و تبعیض‌ها شد که بیشتر بدان خواهیم پرداخت. وخامت وضعیت اقتصادی، ترس از ناکارآمدی دولت و مسأله‌ی فقدان آینده باعث شده بود که شرایط در منظر طبقه‌ی متوسط نیز به سرحدات فاجعه برسد؛ همان چیزهایی که طبقات پایین جامعه را پیش‌تر از جا کنده بود. این ایده کم‌کم اشتراک یافت که نظام حکمرانی و حکومت به‌طور روشن از انجام وظایف خود ناتوان شده است. در حقیقت، وحشت از مرگ و فقر و آینده همه جا پراکنده شد؛ وحشتی که دولت ناتوان از کاستن آن بود. انعکاس این وضعیت را به‌وضوح می‌توان در گفتارهای روزمره مشاهده کرد. خشم توزیع‌شده در همه جا نشانه‌هایی از ترس و اضطرابی بود که جامعه

را دربر گرفته است. محتوای اصلی متن‌ها و گفتارهای موجود در شهر و شبکه‌های مجازی همین فاجعه‌ای است که فرد در زندگی‌اش تجربه می‌کند، و شکل ظاهری بیان آن فقط وسیله‌ای است برای پنهان کردن یا اعلام ناتوانی از تغییر آن. خشم گفتاری انعکاسی است از خشونت موجود در نهاد دولت که در فقدان سوژه‌ی سیاسی و چشم‌انداز بهبود شرایط، به گونه‌ای مکانیکی در همه جا بازتابیده می‌شود. نتیجه تولید مازاد خشم و بازگشت آن به خود فرد، سازنده‌ی سوژه‌ی عاصی و مستأصل است. جیمز سی اسکات، انسان‌شناس سیاسی آمریکایی معاصر در کتاب *هنر مقاومت* می‌نویسد: «ستمی که در میان زندانیان (که همه تابع سلطه‌ی مشترک نهاد زندان هستند)، ایجاد می‌شود هم‌سنگ ظلمی است که زندانبانان بر آنان روا می‌دارند. در این سلطه در سلطه، زندانی زبردست باید گفته‌ها و رفتارهای خود در برابر زندانیان مسلط را شاید حتی بیش از گفتار و رفتارشان در برابر مقامات زندان کنترل کند.»<sup>3</sup> همین بحران موجود در جامعه یعنی ساخته شدن ساختاری کلان از انواع سلطه و افزایش منابع ستم که محصول وضعیت حاکم بر زندگی بود، مقدمات طغیان آن را فراهم کرد.

## نوجوانان و قهر

فقیر شدن طبقه‌ی متوسط به بزرگ‌تر شدن طبقات پایین جامعه منجر نمی‌شود. نگاه مهندسی به جامعه به این نکته توجه نمی‌کند که طبقات اجتماعی را نمی‌توان به شرایط اقتصادی فروکاست. به تعبیر پی‌یر بوردیو، طبقه‌ی متوسط فقیرشده همچنان طبقه‌ی متوسط است. فرد فقیرشده از طبقه‌ی متوسط علاوه بر مشکلات معیشتی، کم‌تر می‌تواند تفریح کند، فرزندانش را به کلاس‌های مختلف بفرستد، کالای فرهنگی بخرد، رستوران و سینما برود و غیره. این وضعیت هرچند افراد در طبقات میانی را خشمگین و کلافه می‌سازد، اما همچنان دامنه‌های کنش اعتراضی‌شان را منطبق با خاستگاه‌های طبقاتی نگه می‌دارد. اگر به این نکته توجه کنیم که فرد با فقیر شدن در کوتاه‌مدت، طبقه‌اش را از کف نمی‌دهد و مفهوم طبقه تنها متکی به سرمایه‌های

<sup>3</sup> جیمز سی اسکات/ *سلطه و هنر مقاومت* / ترجمه افشین خاکباز/ نشر مرکز

اقتصادی نیست، می‌توانیم به درکی درباره کنش‌گران جنبش مهسا دست پیدا کنیم. شواهد و روایت‌ها بسیار گفته‌اند که نوجوانان و جوانان ۱۵ تا ۲۰ ساله بدنه‌ی اصلی معترضان خیابانی را تشکیل می‌دهند. کاهش میانگین سنی انقلابیون شاید چشمگیرترین خصلت این خیزش در خیابان و بر روی اجساد آن باشد. باید کلید این موضوع را در رابطه‌ی میان خصلت‌های طبقاتی و وضعیت واقعاً موجود فهمید. نوجوانان کسانی هستند که شاهد بحران مالی و روانی والدین خویش در این سال‌ها بوده‌اند. آنها هم مجبور بودند نارسایی‌ها در زندگی روزمره‌ی خود در مدرسه و خیابان و خانواده را تحمل کنند و هم شاهد شکست عمیق والدین‌شان از وضعیت باشند. در این میان آنها به دلیل تکمیل نشدن فرایند جامعه‌پذیری‌شان، رهایی بیشتر از ترس‌ها و خصلت‌های محافظه‌کارانه‌ی طبقه‌شان و از همه مهم‌تر پرسشگری‌های بی‌وقفه‌شان از وضعیت، توانسته‌اند دست به کنش‌هایی اشتراکی و گاه خلاقانه بزنند، و در حقیقت خود را به مثابه یک «توان» در انقلاب جاری معرفی کنند. نسل جدید پرسشی کلاسیک از والدین‌اش دارد که بهتر از هرکسی باروخ اسپینوزا در بند هفتم مقدمه‌ی رساله‌ی *الهياتی سیاسی آن را صورت‌بندی کرده است: «چگونه انسان‌ها می‌توانند آن‌گونه در راه بندگی‌شان تلاش کنند که گویی در راه رهایی‌شان می‌جنگند، و ریختن خون‌شان برای غرور و جبروت یک نفر را نه مایه‌ی شرم که سبب والاترین افتخار به شمار آورند؟»*<sup>4</sup>

پرسشی که نسل جدید از والدین خویش دارد چنانچه به واسطه‌ی بن‌بست‌ها و انسدادها در حیات اجتماعی و بالطبع بی‌عملی بزرگسالان نسبت به شرایطی که در آن گرفتارند، پاسخی نیابد چیزی را تولید خواهد کرد که به تأسی از اسپینوزا آن را قهر (*indignatio*) می‌نامیم. قهر نسبت به وضعیت در نوجوانان و جوانان فعال‌تر است زیرا آن‌ها به دلایلی که از آن صحبت شد برخوردار از این امکان هستند که همه‌ی جوانب را برای عمل در نظر بگیرند. هر انقلابی، جنبشی و خیزشی برآمده از میزانی نادیده گرفتن عقل محاسبه‌گر است. بیراه نیست که در طبقات میانی همواره دانشجویان در مبارزه‌ی سیاسی قهری بیشتری جای‌گیری را دارند.

<sup>4</sup> Benedict de Spinoza, *Theological-Political Treatise*, Cambridge, p:6

از نظر اسپینوزا قهر یعنی نوعی از «هدایت عقل» که جامعه را وادار می‌کند که در قالب مقاومت به همدیگر بپیوندند. افراد از نظر او بر اساس تأثیرات عاطفی طبیعی‌شان با همدیگر هم‌پیمان می‌شوند: آنها یا ترس مشترکی پیدا کرده‌اند و یا می‌خواهند دسته‌جمعی از کسی که به آنها آسیب زده انتقام بگیرند. از نظر اسپینوزا آن فرامین، قوانین و سیاست‌های حکومتی که قهر بسیاری از افراد را برمی‌انگیزد و آنان را با هم علیه آن متحد می‌کند، شامل حقوق جمهور، یعنی حق حکمرانی دولت، نمی‌شوند. و چون حق حکومت کردن از سوی اراده‌ی مشترک توده‌ی مردم به دولت اهدا می‌شود پس به میزانی که افراد با قوانین و فرامین مخالف می‌کنند، اعتبار آن قوانین و اساساً حق حکومت برای حکمرانی تضعیف می‌شود.<sup>5</sup> به تعبیری دیگر به میزانی که شمار افراد شورشی افزایش یابد، حق دولت برای اعمال حکومت کاهش پیدا می‌کند. تند استولز در تفسیرسیاسی این قطعه از اندیشه‌ی اسپینوزا می‌نویسد:

«[اسپینوزا] مطابق رئالیسم سیاسی تمام و کمال خویش نتیجه می‌گیرد که انجام دادن هر کاری که احتمال دارد قهر عمومی را برانگیزد امری است اکیداً برخلاف حق دولت. اسپینوزا، در پایان بند چهارم از فصل چهارم رساله‌ی سیاسی، جزئیات بیشتری به دست می‌دهد از چنین ارتباطی مابین تندروی‌هایی که یک رژیم مرتکب می‌شود و احتمال این امر که انبوه خلق از ترسیدن دست بردارد، قهر پیشه کند، و آن رژیم را تهدید به سرنگونی کند. فی‌المثل، اگر فرمانروا بخواهد «مست یا برهنه با بدکاران در خیابان‌ها راه برود، روی صحنه نمایش اجرا کند، آشکارا قوانینی را نقض کند که خود وضع کرده ... اتباع خود را قتل‌عام یا غارت کند، زنان جوان را براباید، و قس علی‌هذا»

<sup>5</sup> اسپینوزا در بند نهم از فصل سوم رساله‌ی سیاسی می‌نویسد: «مواردی که به خشم عمومی (قهر) دامن می‌زنند به حق مدینه (جمهور) تعلق ندارند. همدستی با یکدیگر به دلیل هراسی مشترک یا از خلال نیل به تلافی آسیبی مشترک، بی‌شک حق طبیعی انسان‌هاست. و مادامی که حق مدینه را قدرت مشترک انبوهه تعریف می‌کند، پس بی‌تردید قدرت مدینه و حق آن به دلیل امکان این همدستی مشترک بین اتباع کاهش می‌یابد، زیرا مدینه فرصت پیوستن به یکدیگر در این همدستی را در اختیار شهروندان بسیاری قرار می‌دهد.»

اسپینوزا، رساله سیاسی، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، نشر روزبهان.



آن گاه ترس انبوه خلق بدل به قهر خواهد شد و، در نتیجه، وضعیت مدنی (status civilis) به وضعیت جنگی (status hostilitatis) تبدیل می‌شود.<sup>6</sup>

آنچه نسبت به وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از طریق شیوه‌های حکمرانی و فرامین حکومتی ایجاد شده، قهر عمومی است. همبستگی اجتماعی انبوه خلق بر سر نخواستن این وضعیت به‌وضوح قابل رؤیت است. اما به‌طور مشخص چه چیزی باعث این می‌شود که ما نیروی موجود در جنبش مهسا را «قهر» بنامیم؛ جنبشی که نوجوانان را به عنوان یک نیروی سیاسی آزاد کرده است. اسپینوزا در بخش سوم کتاب اخلاق خود، قهر را «نفرت از کسی که شرارتی را نسبت به دیگری انجام داده است» تعریف می‌کند. نوجوانان شرارتی که وضعیت بر نزدیک‌ترین کسان آنها اعمال کرده است را عمیقاً نظاره کرده‌اند. آنها علاوه بر آنچه خود تجربه کرده‌اند، دیده‌اند که در این سال‌ها چگونه والدین‌شان سرکوب و ناامید و فقیر و مستأصل شده‌اند. ناسزاها و کلافگی‌های آنها را شنیده و لمس کرده‌اند. جنبش مهسا بر دوش کسانی است که از سیستمی نفرت دارند که نسبت به والدین و اطرافیان‌شان شرارت و آنها را خسته کرده است. قهر آنها ثمره‌ی سال‌های طولانی ستمی است که نسل‌های گذشته و والدین‌شان تجربه کرده‌اند؛ یعنی همان‌هایی که چراغ انقلاب جاری را برافروختند. روشن است که آنچه اسپینوزا تحت عنوان قهر نام‌گذاری می‌کند در نسبت با تاریخ و در یک پیوستار معنا می‌یابد: تاریخ ستم. این تاریخ همان چیزی است که انقلاب جاری را از سال‌ها پیش آغاز کرده است. در دیدگاه اسپینوزا قهر برآمده از تأثیرات عاطفی‌ای است که قربانی برای دیگران باقی می‌گذارد؛ و شدت آن وابسته به میزان نزدیکی عاطفی و شباهتی است که فرد با قربانی دارد. او در بخش سوم کتاب اخلاق مطرح می‌کند که واکنش قهرآمیز من در قبال ستم حتی شدیدتر خواهد شد اگر قربانی کسی باشد که او را دوست می‌دارم. واکنش نسل نو به نظام حکمرانی و طبقه‌ی حاکم نه تنها برآمده از رابطه‌ی نزدیک و عاطفی‌اش با قربانیان (یعنی والدین‌شان) که علاوه بر آن برآمده از شباهتی است که در

<sup>6</sup> تد استولز، قهر: «اسپینوزا در باب میل به شورش»؛ در بارگذاری مجدد، ترجمه: فؤاد حبیبی و امین گرمی، نشر ققنوس.

یک لحظه‌ی ویژه تاریخی میان خود و ژینا یافت؛ لحظه‌ای که به رخدادی مهم در انقلاب تبدیل شد و نیروی پنهان آن‌ها را آزاد کرد.

در واقع، نوجوانان و بالاخص دختران نوجوان، آنچه که تحقق‌اش برای والدین‌شان ناممکن بنظر می‌رسید را به سبب فاصله از خاستگاه‌های طبقاتی، تحقق بخشیدند و چیزی را از خصلت‌های سیاسی و اعتراضی طبقه‌ی متوسط به یاد آوردند؛ و از میدان ناتوانی‌های والدین میان‌سال و نامیدشان در لحظه‌ای پیش‌بینی‌ناشدنی بیرون پریدند.

## زن، زندگی، آزادی

محوریت زن در جنبش مهسا تنها به آغاز این جنبش باز نمی‌گردد بلکه چیزی است تنیده شده در محتوای آن. هرچند هر جنبش و خیزشی با عدم تحقق خواست‌ها و سرکوب حکومت، خصلت فراروندگی پیدا می‌کند یعنی به مسائل دیگر و کلیت نظام سیاسی ممکن است سرایت یابد، اما مهم این است که چگونه می‌تواند در هر لحظه تمامی نیروهای فعال در خود را جمع کرده و همبستگی بسازد. در جامعه‌ی مدرن غیر توده‌ای ساختن «وحدت کلمه» یا «امت واحده» کاری است غیر ممکن. بخشی از هویت انسان مدرن برخاسته از تمایزبخشی‌های او از دیگران است. «من» از طریق متمایز ساختن خود از دیگری است که «من» می‌شوم. در میدان سیاسی هم ناپختگی است اگر فکر کنیم خصلت‌های نظام سیاسی لزوماً سازنده‌ی همبستگی است و می‌تواند افراد گوناگون و متفاوت را متحد کند. لازمه‌ی همبستگی سیاسی، که تمام قدرت فرودستان است، تأکید بر «امر ماتریالیستی اعتراض» است. منظور از امر ماتریالیستی اعتراض، خصلت انضمامی و عینی جنبش اجتماعی است. آن پدیدار مشخص و معینی که می‌تواند تمامی نیروهای موجود در یک انقلاب را همبسته کند هرچند خود نمونه‌ای است از خواست انتزاعی آزادی و رفع تبعیض اما تنها با ارجاع مداوم به آن است که می‌توان یک جنبش را زنده نگهداشت. خصلت‌های طبقاتی، خصلت‌های مردسالارانه و دیگر خصلت‌های اجتماعی که وضعیت موجود را تداوم می‌بخشند این کارکرد را دارند

که مدام عینیت تبعیض و سرکوب را به امر مجرد و انتزاعی مبدل و آن را گم کنند.<sup>7</sup> به همین سبب است که نیروهای اجتماعی، امر ماتریالیستی اعتراض را ناخواسته در معده‌ی نظم مسلط هضم می‌کنند، یعنی با عدم رجوع مداوم به امر عینی و خواست مشخص تاریخی جنبش موجود، مفصل اعتراض‌ها را از بین می‌برند. روشن است که چگونه این استراتژی اشتباه سیاسی، نیروها را پراکنده و دستیابی به موفقیت را که همان شکست ساختار سلطه است کم‌رنگ می‌کند.

جنبش مهسا با همه‌ی فراروندگی‌هایش جنبشی فمنیستی است. مسأله‌ی زن گرانیگاه تمامی معترضان به وضعیت است. این ارجاع بیراه نیست. زنان بزرگ‌ترین «اقلیت» جمعیتی هستند که قدیمی‌ترین سرکوب‌ها را بر خویش دیده‌اند. نظام مردسالاری با کمک سیستم حکومتی سال‌هاست که بر بدن‌های آنها حکمرانی می‌کند. حجاب اجباری رایج‌ترین قانون این سلطه است و طبیعتاً الغای آن پربسامدترین و قدیمی‌ترین خواست انضمامی و ماتریالیستی جامعه‌ی معاصر ایران است. به زبان اسپینوزایی، دولت مسلط با قانون حجاب اجباری بیش از هر قانون دیگری، حق خود را بر اعمال حکومت از دست داده و نامشروع شده است. و دقیقاً به سبب همین خصلت پربسامد و قدیمی‌بودن است که می‌تواند سازنده‌ی انبوه خلق باشد و «همبستگی» بسازد. یک جنبش مؤثر و پایدار همواره با ارجاع به خواستی عینی و انضمامی است که می‌تواند اتحاد و نیرو تولید کند.

شورش حول و حوش مسأله‌ی زن، ماتریالیستی‌ترین نوع شورش در طبقه‌ی متوسط است زیرا که مستقیم به موضوع «بدن» ارتباط پیدا می‌کند. موضوع اعتراض در اینجا چیزی بیرون از حیات عینی و روزمره نیست. به‌طور مشخص جنبش مهسا را می‌توان در ردیف جنبش‌های ضد بردگی تاریخ مثل شورش هلوت‌ها<sup>8</sup> قرار داد: جنبش‌هایی که از شدت اعمال نظر بر بدن به‌عنوان مهم‌ترین دارایی فرد پا گرفته‌اند. جنبش مهسا با قتل وی در گشت ارشاد آغاز شد. گشت ارشاد و به‌طور کل کنترل حجاب، چیزی نیست جز محدود کردن و سر به زیر کردن بدن زنان، یا به تعبیر بهتر مشترک کردن بدن زن

<sup>7</sup> این مسأله را درباره جنبش ۹۸ در کتاب جنبش خستگان، فصل پنجم توضیح داده‌ام.

<sup>8</sup> Helots

با دولت. هر زنی احساس می‌کند بدنش چیزی اشتراکی با دولت است و او اختیار کامل آن را ندارد. همان نسبتی که کارگر با کارخانه‌دار درباره‌ی نیروی جسمانی خود دارد. گشت ارشاد یادآوری این اشتراک و مالکیت‌زدایی زنان از بدن‌شان است. در درون یکی از عملیات یادآوری به یکی از زنان حاشیه‌نشین که در تهران صید شده است، مالکیت زن بر بدنش اینبار بطور کلی و تام از بین می‌رود. زنی به‌خاطر قوانین حجاب اجباری کشته می‌شود و در این لحظه‌ی ویژه است که خصلت اشتراکی بدن زنان با دولت به‌گونه‌ای شدیدتر از هر زمانی یادآوری می‌شود. اگر گشت ارشاد مکانیسم یادآوری ویژگی اشتراکی بدن زن با دولت است، می‌توانیم قتل ژینا را کامل‌ترین اجرای گشت ارشاد در تاریخ حیاتش بدانیم: جایی که بیشتر و گسترده‌تر از هر زمانی این مالکیت‌زدایی از بدن زن یادآوری شد.

اگر شدت فقدان دموکراسی در سال ۸۸ با تقلب انتخاباتی، و شدت گسترش فقر در سال ۹۸ با گران‌شدن بنزین یادآوری شد و نیروهایی را در انقلاب آزاد کرد، شدت کنترل بدن نیز با مرگ ژینا یادآوری شد. در عبارت «زن، زندگی و آزادی» ما به‌طور خلاصه با تاریخ انقلاب جاری و نیروهایش روبرو می‌شویم؛ انقلابی که در مصاف با تبعیض و سلطه شکل گرفته است. طلب کرامت همان صدایی است که در سال ۹۸ به‌روشنی شنیدیم: ما حیات شایسته‌تری می‌خواهیم که در آن سفره‌های‌مان مدام کوچک‌تر نشود. طلب آزادی، دموکراسی و نظام حکمرانی کارآمد همان نیرویی است که در سال ۸۸ میلیون‌ها نفر را به خیابان‌ها آورد، و این روزها «زن» اشاره‌ای است به گسترده‌ترین و طبیعتاً قوی‌ترین گروه اقلیت که خواستار برابری است و هر پیروزی‌اش می‌تواند نیروهای تازه‌ای را در انقلاب آزاد کند؛ همان‌گونه که تا بدین‌جای کار نیز به رهایی ذهن و بدن زنان و جامعه بسیار کمک کرده و توانی در برابر اقتدار حاکم بر حیات تولید کرده که او را به عقب رانده است. آنچه جنبش مهسا به انقلاب جاری در ایران متأخر با میانجی‌مسأله‌ی زنان افزوده، خواست جمعی تغییرات بنیادین و بازپس‌گیری «زندگی» به عنوان چیزی دریغ‌شده است: خواستی که در خیابان‌های ایران و شبکه‌های اجتماعی تا نیمه‌های شب با سرود و رقص و فریاد به‌وضوح و رسا شنیده می‌شود.

انقلاب فرایندی است برآمده از بطن نیروهای اجتماعی، از پایین، که فقط یک‌بار به پایان می‌رسد. هر رویدادی در آن از جنبش مهسا گرفته تا اعتصاب کارگران یک کارخانه‌ی کوچک در شهرستانی دورافتاده، پیچ و مهره‌های آن هستند. بنابراین، هر خیزشی اگر چنانچه از خیابان‌ها نیز جمع‌آوری شود، تولید نیرو و توان خواهد کرد و پیوستگی‌های بیشتری خواهد ساخت.

انقلاب فرایند «ساختن» نهادهای مردمی مقاومت است.